

# ملاک‌های تمایز واجب از ممکن در تقسیم موجودات از نظر فارابی<sup>۱</sup>

فاطمه شهیدی<sup>۲</sup>

## چکیده

مشهور این است که فارابی همچون ابن‌سینا موجودات را به دو دسته تقسیم می‌کند. در این تقسیم که با محوریت اصل علیت طرح شده است، به جز خدا — که تنها واجب‌الوجود بالذات است — همه موجودات دیگر، ممکن و در عین حال واجب‌الوجود بالغیرند. اما در بسیاری از آثار فارابی، با وجود ذکر تقسیم موجودات به واجب و ممکن، ملاک تمایز و در نتیجه مصادیق اقسام، با تقسیم سینیوی تفاوت دارد. از تفسیر فارابی بر کتاب العبارة ارسطو و با نظر به بحث واجب و ممکن — به دلیل ابهاماتی که در متن این اثر وجود دارد — دو گونه تقسیم برای موجودات قابل تشخیص است. وجه تمایز اقسام در یکی از این دو تقسیم، فعلیت محض (مقابل دارای قوه بودن) و در دیگری، ازلیت است. در هر دو تقسیم، همه موجودات مجرد، «واجب» و موجودات مادی، «ممکن» به‌شمار می‌آیند. رأی فارابی در دیگر آثار که به نام او شناخته می‌شود، متفاوت است. در برخی از آن‌ها، مدخلیت عدم، ویژگی موجود ممکن و وجه تمایز آن از موجود واجب است. در این آثار، خدا خارج از تقسیم موجود به واجب و ممکن و امکان — همچون تقسیم ارسطویی — مختص موجودات مادی است. در دیگر آثار منسوب به فارابی، تقسیم موجودات به واجب و ممکن کاملاً منطبق با نظام و تقسیم سینیوی است.

## واژگان کلیدی

فارابی، تقسیم موجودات، واجب، ممکن، فعلیت، ازلیت، قوه، عدم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۲۹

این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «مبانی نظری فارابی در تفسیر بحث وجوب و امکان در فلسفه ارسطو و سیر تحول آن در فلسفه فارابی» در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران است.

shahidi.fateme@gmail.com

۲- استادیار گروه فلسفه اسلامی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

## بیان مسئله

در طول تاریخ فلسفه و از جانب فیلسوفان، تقسیمات مختلفی برای موجودات ذکر شده است. یافتن ملاک یا وجه تقسیم موجودات در نظر هر فیلسوف، می‌تواند راهگشای حقایق بسیاری در اصول و مبادی اندیشه فیلسوف باشد و اگر در این جست‌وجو به تغییرات تقسیمات مشابه در ادوار یا نظام‌های مختلف فلسفی توجه شود، حقایق بیشتری حاصل می‌شود.

تقسیم موجودات به واجب و ممکن، یکی از تقسیماتی است که به‌ویژه در آثار مختلف فیلسوفان قرون وسطی (ابتدا فیلسوفان مسلمان و پس از آن فیلسوفان مسیحی)، ذکر شده است و بیش از هر تقسیم دیگری، نمودار مؤلفه‌های بنیادین نظام‌های فلسفی و اختلافات آن‌هاست. ارسطو در *متافیزیک* بیان روشن و صریحی در تقسیم موجود به «واجب» و «ممکن» ندارد و چنین تقسیمی را فقط می‌توان از خلال برخی مباحث در کتاب *العباره* و آن هم ناظر به مسئله حرکت (و نه وجود) استنباط کرد.<sup>۱</sup> در عین حال، این تقسیم از زمان فارابی و ابن‌سینا به بعد، در آثار فیلسوفان مختلف با مشرب‌های فلسفی متفاوت، به‌صورت یکی از اصلی‌ترین تقسیمات «موجود» مطرح شد. فارابی و ابن‌سینا، هردو، موجودات را به «واجب‌الوجود» و «ممکن‌الوجود» تقسیم می‌کنند؛ اما در میان برخی از آثار این دو فیلسوف، تفاوت‌های مبنایی در ملاک یا وجه تقسیم و در نتیجه مصادیق هر قسم، به‌چشم می‌خورد.

در اغلب پژوهش‌های تاریخی فلسفه اسلامی، از یک سو، فارابی و ابن‌سینا — در این موضوع و بسیاری موضوعات دیگر — دارای آرا و اندیشه‌های مشابه دانسته شده‌اند و به اختلافاتشان توجهی نشده است و از سوی دیگر، با توجه به شهرت و شاید نظام‌مندی بیشتر فلسفه ابن‌سینا، آرا و حتی اصطلاحات و عبارات فارابی، در سایه اندیشه و نظام ابن‌سینا قرار گرفته و کمتر مورد مطالعه مستقل یا مقایسه‌ای — تطبیقی با ابن‌سینا قرار گرفته است. البته، اختلافات جدی و حتی مبنایی در آثار منتسب به فارابی و نزدیک بودن — و چه‌بسا عینیت — نظام و رأی اتخاذشده در برخی از آن‌ها با نظام و رأی ابن‌سینا نیز، در این غفلت و یکسان‌انگاری تأثیر فراوانی داشته است. آنچه در قدم اول، انگیزه پرداختن به این پژوهش شد، مشاهده اختلافات تأمل‌برانگیز میان برخی آثار فارابی با مجموعه آثار ابن‌سینا در نحوه تقسیم موجودات به واجب و ممکن و جای خالی بررسی و تحلیل رأی متفاوت

۱- هرچند بحث اصلی در این کتاب، حول محور «قضیه» و حالات و احکام مختلف آن است، حداقل در موضوع «جهات قضیه»، بنابر نص صریح خود ارسطو و همچنین فارابی، ارتباط تنگاتنگی میان این بحث و بحث از انحای موجود در فلسفه وجود دارد. در جای خود، راجع به این مطلب توضیح داده شده است. ما بر همین اساس، نتیجه‌گیری متافیزیکی از احکام جهات قضایا را جایز می‌دانیم.

فارابی (در قیاس با ابن‌سینا) بود. وجود این تفاوت‌ها باعث شد تلاش کنیم نظرات مختلف فارابی را از آثارش استخراج و دسته‌بندی نماییم. در ضمن این کار و برای روشن‌تر شدن اختصاصات رأی فارابی، مقایسه دیدگاه‌های او با رأی و نظام ابن‌سینا را — که رأی و نظام مشهور در این موضوع است — از نظر دور نداشته‌ایم.

ترتیب و انتظام مطالب به‌نحوی است که ابتدا نظر ابن‌سینا که رأی مشهور در این زمینه است و اغلب فارابی را نیز قائل بدان می‌دانند، به‌اختصار بیان می‌شود. ابن‌سینا در نظامی اساساً متفاوت از نظام ارسطویی که با محوریت علیت و معلولیت در «وجود» به‌جای علیت و معلولیت در «حرکت» شکل گرفته است، موجودات را به «واجب» و «ممکن» تقسیم می‌کند. این تقسیم به‌دلیل قوت طرح بحث از جانب ابن‌سینا، تکرار زیاد آن در آثار تخصصی و عمومی فلسفه اسلامی و در نتیجه آشنا بودنش برای اهل فلسفه، با تفصیل زیاد بیان نشده است و قصد اصلی از طرح آن و همچنین قدمش بر رأی فارابی، فراهم کردن امکان مقایسه تقسیمات موجود در آثار مختلف فارابی، با تقسیم سینوی است. پس از آن با فرض وجود سه نوع اثر برای فارابی، به بررسی نظر او در هر کدام می‌پردازیم. در نوع اول از این آثار، فارابی کم‌وبیش قصد شرح یا بسط اندیشه‌های ارسطو را دارد. بنابراین، می‌توان گفت آنچه از این دسته آثار فارابی استنباط می‌شود، رأی است که او ارسطو را ملتزم به آن می‌داند؛ هرچند خود ارسطو تصریحی به آن ندارد. بر اساس تقسیمات موجودات که ارسطو آن‌ها را در منطق و متافیزیک بیان کرده و با دو مفهوم وجوب و امکان در ارتباط است و با توجه به تفسیر فارابی بر کتاب *العباره* ارسطو، دو گونه تقسیم موجودات به واجب و ممکن استخراج می‌شود که تمایز آن‌ها در تمایز ظریف معنای این دو مفهوم در آن‌هاست. وجه مشترک نوع دوم آثار منسوب به فارابی، این است که در آن‌ها تعهد و تقید کمتری به تفسیر نگاه و نظام ارسطویی وجود دارد و می‌توان آن‌ها را حاوی رأی مختار او دانست. در عین حال، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، رأی متخذ از این آثار نیز دو گونه‌اند که برخی از آن‌ها بسیار مشابه آرای ابن‌سینا و برخی متفاوت از آن هستند؛ البته در این گونه دوم، اصطلاحات و مفاهیم به‌کاررفته و حتی رأی نهایی، شباهت و قرابت زیادی به آثار ارسطویی فارابی دارد. هریک از دو بخش فصل سوم مقاله، به بررسی رأی فارابی در یکی از این دو دسته اثر، اختصاص دارد.

البته، درباره آثار فارابی و صحت یا عدم‌صحت انتساب آن‌ها، اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد. در انتساب برخی از این آثار به فارابی، از جمله *فصوص‌الحکمه*، *تعلیقات* و غیره، سال‌هاست که تردیدهای قابل‌تأملی به‌وجود آمده است. انتساب برخی از آن‌ها، مانند *الجمع بین رأیی الحکیمین*، در سال‌های اخیر مورد تشکیک قرار گرفته است و در مورد بعضی دیگر، مانند *آراء اهل المدینه الفاضله*،

السیاسة المدنیة و بسیاری از رسالات منطقی (اعم از رسالات مستقل یا شروح بر ارسطو)، تشکیک قابل توجهی وارد نشده است. با توجه به اینکه قصد ما در این مقاله بررسی این انتساب‌ها و ادله موافقان و مخالفان و قضاوت در مورد آن‌ها نیست، با تمرکز بر موضوع تقسیم موجودات به واجب و ممکن در این آثار، آن‌ها را به سه گروه مذکور که طرح تقسیم در آن‌ها (از جهت مقسم، اقسام و از همه مهم‌تر، ملاک تقسیم) مشابه است، دسته‌بندی می‌کنیم و رأی اتخاذشده در آن‌ها را توضیح می‌دهیم. در خلال این فصول و در مواضع مختلف، به وجوه تمایز فارابی و ابن‌سینا در این بحث نیز اشاره خواهیم کرد. در تمامی این نوشتار، مسئله اصلی، رویکرد فارابی و ملاک او در تقسیم موجودات به واجب و ممکن و مسئله فرعی، یافتن مؤلفه‌هایی در دیدگاه فارابی است که نشان دهد چگونه او با تغییر در آنچه از متون ارسطو دریافته بود، رأی متفاوتی را اتخاذ کرد و چگونه این رأی ضمن عدم تأیید کامل از سوی ابن‌سینا و وجود تمایزات بنیادین، فارغ از تأثیرات ایجابی نیز نبوده است. امید که بدین وسیله بتوانیم قدمی به سوی تبیین تاریخی این بحث برداریم.

### پیشینه بحث

در نگارش این مقاله، از ایده مقاله‌ای با عنوان «The Possibility of the Universe in Al-Farabi, Ibn Sina and Maimonides»<sup>۱</sup> بهره فراوان برده‌ایم. توجه به مفهوم «واجب» و «ممکن» در تقسیم موجودات به واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود و تأثیر تفاوت این مفهومی‌ها در تقسیم‌های مختلف را از این مقاله به‌دست آورده‌ایم. در عین حال، در این اثر، خطاها و بدفهمی‌های متعدد وجود دارد؛ به‌نحوی که نمی‌توان به‌لحاظ فلسفی به آن اعتماد و تکیه کرد. اولین خطای آن توجه نکردن به تفاوت آرای فارابی در آثار مختلف اوست. در واقع، نویسنده، ابن‌سینا و فارابی را در همه‌جا هم‌رأی و دارای تقسیمات مشابه دانسته است. دومین خطای بزرگ آن، منحصر دانستن مفهوم امکان (در نظر هردو فیلسوف) در موجودات عالم ماده است. این دیدگاه، چنان‌که در ادامه خواهد آمد، در آثار فارابی وجود دارد، اما از متون ابن‌سینا به‌هیچ‌وجه این‌گونه برداشت نمی‌شود و اساساً این برداشت با نظام فلسفی او سازگار نیست. درنهایت، نتیجه گرفته می‌شود که نویسنده فهم درستی از فلسفه ابن‌سینا و اصل علیت در این فلسفه ندارد. لازم به ذکر است برای تأمل در نسبت فلسفه و منطق، به‌ویژه در

1. Fackenheim, Emil L. (1946-1947), The Possibility of the Universe in Al-Farabi, Ibn Sina and Maimonides, *Proceedings of the American Academy for Jewish Research*, Vol. 16, P. 39-70

مبحث وجهات (که از مبانی موضوع کار در این مقاله محسوب می‌شود)، از رساله دکتری با عنوان «تحلیل رابطه فلسفی - منطقی مواد و جهات بر اساس آرای ابن‌سینا»<sup>۱</sup> و به‌ویژه ارجاعات آن استفاده بسیار کرده‌ایم. همچنین، توجه کتاب *Method, Structure, and Development in al-Farabi's Cosmology*<sup>۲</sup> به جایگاه اجرام سماوی در جهان‌شناسی فارابی، موجب طرح و بررسی وجوب یا امکان این مرتبه از موجودات، در نظام فلسفی فارابی شد.

### تقسیم موجودات به واجب و ممکن از نظر ابن‌سینا

تقسیمی را که امروزه (به‌ویژه در میان فیلسوفان مسلمان) با عنوان «تقسیم موجودات به واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود» شهرت دارد، اولین بار ابن‌سینا مطرح کرده است. از نظر ابن‌سینا، موجودات دو گونه‌اند: یا واجب‌الوجود بالذات‌اند که ذاتاً اقتضای وجود دارند، یا ممکن‌الوجود بالذات‌اند که ذاتاً اقتضای وجود ندارند و بنابراین، وجود خود را از ناحیه علتی دارند (*ابن‌سینا*، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۷؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۹۷). از آنجاکه هیچ موجودی تا وجود برایش ضروری نباشد، موجود نمی‌شود، سلسله «موجودات» ممکن‌الوجود بالذات به جهت علت‌هایشان که درنهایت به واجب‌الوجود بالذات ختم می‌شود، «واجب‌الوجود بالغیر» هستند (*همو*، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۹؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۹۷-۹۸). در آثار مختلف شیخ‌الرئیس، استدلال‌های مختلفی در وحدت واجب‌الوجود بالذات ذکر شده است<sup>۳</sup> که در نتیجه آن‌ها، به جز اول تعالی که تنها موجود واجب بالذات است؛ یعنی وجودش و وجوب وجودش را از خودش دارد و هیچ‌گونه نیازی به غیر، در آن راه ندارد، همه موجودات دیگر در وجود، نیازمند علتی غیر از خود هستند و بدون آن، وجود برایشان ناممکن است و با وجود آن، وجود نیافتنشان ناممکن<sup>۴</sup>. بنابراین، غیر از خدا، همه موجودات در ذات خود ممکن و با نظر به غیر (یعنی علت)، واجب (واجب‌الوجود بالغیر) هستند<sup>۵</sup> (ر.ک به نمودار شماره ۱ پیوست).

۱- احسانی، ملیحه (۱۳۹۴)، «تحلیل رابطه فلسفی - منطقی مواد و جهات بر اساس آرای ابن‌سینا»، پایان‌نامه دکتری، مدرسه عالی شهید مطهری

2- Janos, Damin (2012), *Method, Structure, and Development in al-Farabi's Cosmology*, Leiden, Boston, 2012

۳- برای نمونه، ر.ک: *ابن‌سینا*، ۱۴۴ هـ ص ۴۷-۴۳؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۹۹.

۴- «فیکون الواجب‌الوجود هو الحق بذاته دائماً، و الممكن‌الوجود حق بغیره، باطل فی نفسه. فکل ما سوی الواجب‌الوجود الواحد باطل فی نفسه» (*ابن‌سینا*، ۱۴۰۴ هـ ص ۴۸).

۵- ابن‌رشد به کرات در آثار خود به این مطلب می‌تازد و جمع شدن امکان بالذات و وجوب بالغیر را مستلزم انقلاب و محال می‌داند (برای نمونه، ر.ک: *ابن‌رشد*، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۶۳۲؛ همو، ۱۹۹۳، ص ۱۲۲ و ۲۲۴).

## تفسیر فارابی بر کتاب *العبارة ارسطو* و تأثیر آن بر نحوه تقسیم موجودات به

### واجب و ممکن

ارسطو در کتاب *العبارة* (باری ارمیناس)، در پایان بحث از معانی مختلف جهات قضیه و لوازم هر کدام، تقسیمی از موجودات را ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد الگوی او در تعیین جهات قضیه بوده است<sup>۱</sup> (*ارسطو*، ۱۹۸۰، ص ۱۲۹ و ۲۶<sup>۲</sup>-23a19). ارسطو در این تقسیم که مشابه آن در کتاب هشتم *متافیزیک* نیز آمده است، می‌گوید اشیاء سه گونه‌اند: یا فقط بالفعل و بدون هیچ قوه‌ای هستند که این قسم دربرگیرنده جواهر اول (مجردات) است، یا فعل همراه قوه، یا صرف قوه<sup>۳</sup> (بدون هیچ فعلیتی) (*همان‌جا*؛ *ارسطو*، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴ و 1042<sup>۴</sup>25-32). فارابی در شرح خود بر این اثر (*شرح العبارة*)<sup>۴</sup>، با منطبق کردن این تقسیم با تقسیم جهات قضیه، قسم اول را موجوداتی می‌داند که فقط ضروری هستند، قسم دوم، آنچه از جهتی ممکن و از جهتی ضروری است، و قسم سوم، آنچه فقط ممکن است. او در توضیح قسم دوم مشخص می‌کند که مقصود، موجودات مطلق هستند که از سنخ ممکن، اما بالفعل موجودند (*فارابی*، ۱۴۰۹ هـ ج ۱، ص ۲۱۹). فارابی در *شرح العبارة* ارسطو، قول دو گونه موجود (موجود بالفعل و موجود بالقوه) را که ارسطو بیان کرده است، منشأ تقسیم جهات قضیه به دو جهت ممکن و ضروری می‌داند (*همان*، ص ۱۸۴). او در *کتاب الحروف*، بیان صریح‌تری در این مورد دارد: «سپس این‌ها [قضایایی که «موجود» در آن‌ها — به صراحت یا به‌طور ضمنی — رابط موضوع و محمول است] به آن چیزی تقسیم می‌شوند که «موجود» علی‌الاطلاق تقسیم می‌شود؛ به این نحو که در بعضی از آن‌ها، ایجاب این موجود بالفعل، دائمی است و در بعضی از این‌ها، نفی این موجود دائمی است و در بعضی از این‌ها، این موجود در وقتی بالفعل است؛ درحالی که پیش از آن بالقوه بوده است» (*همو*، ۱۹۸۶، ص ۱۲۲).

1- perhaps, indeed, the necessary and not necessary are first principles of everything s either being or not being, and one should look at the others as following from these [...] .

۲- تمامی موارد ارجاع به ترجمه‌های فارسی یا عربی آثار ارسطو، با ترجمه انگلیسی تطبیق داده شده است. از این‌رو، هردو منبع ذکر شده‌اند.

۳- فارابی این تقسیم را مبهم و ذکر آن را در اینجا ناموجه می‌داند. در عین حال، آن را بسط می‌دهد و به معنای تقسیم موجودات به ضروری و ممکن می‌داند (*فارابی*، ۱۴۰۹ هـ ج ۲، ص ۱۸۴).

۴- آثار منطقی فارابی دو گونه‌اند: برخی از آن‌ها رسالات مستقلی از خود اوست و برخی دیگر، شروخی بر آثار ارسطوست. در مورد میزان استقلال رأی فارابی یا اثرپذیری از شارحان و فیلسوفان پیشین، در رسالات مستقلش بحث‌های فراوانی شده است که جای طرح آن‌ها در اینجا نیست. اما شروح او که مشخصاً دو رساله *شرح العبارة* و *شرح القیاس* است، به شیوه مرسوم مفسران پیشین ارسطو نگاشته شده است؛ بدین نحو که تک‌تک عبارات ارسطو، به ترتیب ذکر شده و ذیل آن‌ها توضیحات لازم آورده شده است.

فارابی سخن مذکور را بر این اساس می‌گوید که پیش‌تر «موجود» را به دو گونه بالقوه و بالفعل تقسیم کرده بود<sup>۱</sup> (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۱۱۹). بنابراین، دو گونه موجودی که فارابی، ارسطو را قائل به آن‌ها می‌داند، عبارت‌اند از: موجود ضروری (بالفعل محض) و موجود ممکن (آنچه قوه به‌نحوی در آن راه دارد) که خود مشتمل بر دو گونه است.

ارسطو در ابتدای کتاب *لامبدا* از *متافیزیک*، تقسیمی از جوهر آورده که تاحدودی با تقسیم کتاب *العباره* قابل‌انطباق است. او در آنجا جوهر را در یک تقسیم اولی، دو گونه می‌داند: یکی جوهر محسوس و متحرک، و دیگری، جوهر نامحسوس و غیرمتحرک (ارسطو، ۱۳۸۴، ص ۳۸۵-۳۸۶ و 1068b30-1069a2) ناگفته پیداست جوهر محسوس و متحرک، معادل موجود دارای قوه است و موجود نامحسوس و نامتحرک، معادل موجود بالفعلی است که قوه در آن راه ندارد. البته، تقسیم ارسطو از موجود متحرک، در این قسمت از *متافیزیک*، تفاوت عمده‌ای با تقسیم موجود دارای قوه در منطوق دارد. در اینجا موجود متحرک دو گونه است: یکی آنکه جاویدان (سرمدی) است و بنابراین، هرچند حرکت مکانی دارد، حرکت و تغییر دیگری در او راه ندارد، و دیگری، آنکه کون و فساد نیز در آن راه دارد (همان، ص ۳۸۵-۳۸۶ و 1069a30-32).

چنان‌که پیداست، مسئله ارسطو در این تقسیم‌ها، قوه و فعل یا به تعبیر دیگر، حرکت است و اگر هم در جایی سخن از ممکن و ضروری به میان می‌آید، باز هم نظر به موجود بالقوه و بالفعل است. موجود ضروری عبارت است از موجود صرفاً بالفعل و غیرمتحرک، و موجود ممکن عبارت است از آنچه دارای قوه است و بنابراین، نحوه‌ای تغییر یا حرکت در آن راه دارد.

علاوه‌بر تقسیماتی که برای امر دارای قوه در آثار ارسطو ذکر شده است، در کتاب *دلتا* از *متافیزیک*، تقسیمی نیز برای موجود ضروری آمده است. او در این کتاب، پس از آنکه معنای محوری ضروری را آن چیزی معرفی می‌کند که «نمی‌تواند به گونه دیگری باشد»، می‌گوید برخی از امور ضروری، ضروری بودن را از خودشان دارند و برخی دیگر، ضروری بودنشان را از خودشان ندارند، بلکه در این امر، نیازمند گروه اول‌اند (ارسطو، ۱۳۸۴، ص ۱۳۹ و 1015b10-11). او در ادامه، موجود بسیط، جاویدان و نامتحرک را مصداق امر ضروری به‌معنای نخستین و حقیقی آن می‌داند (همان، ص ۱۳۹ و 1015b11-14). در این عبارت ارسطو، به‌درستی مشخص نمی‌شود که آیا آنچه ضرورت (تنها به یک گونه بودن) را از غیر خود می‌گیرد، در ویژگی‌های بساطت، جاودانگی و عدم‌تحرک نیز با گونه اول امر ضروری مشابهت دارد و

۱- البته، این مطلب او با توجه به تأکیدی که در جای دیگر بر مشترک لفظ بودن «موجود» به‌عنوان رابط موضوع و محمول، و «موجود» به‌معنای «منحاز بماهیه ما خارج النفس» دارد (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۱۲۵-۱۲۷)، قابل‌نقد است.

تفاوتشان فقط محل انتساب آنهاست، یا اینکه این ویژگی‌ها فقط اختصاص به ضروری‌ای دارد که بالذات ضروری است. همچنین، به درستی معلوم نمی‌شود که این «غیر» (یعنی ضروری بالذات)، چه نحوه علیتی برای امر ضروری بالغیر دارد.

منشأ بودن بحث «اقسام موجودات» برای طرح بحث جهات قضیه و اقسام آن در نظر ارسطو، و همچنین، تطابق دو قسم اولیه این تقسیم با آنچه در *متافیزیک* آمده، زمینه تقسیم اولی موجودات را به واجب و ممکن فراهم کرده است. از نظر ابن‌رشد، مرتبه دوم تقسیم ارسطو برای امر ضروری، بحثی را با عنوان دو گونه موجود واجب، واجب بالذات و واجب بالغیر، به میان آورده است (ابن‌رشد، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۲۱).

### ۱- دو گونه تقسیم «موجود» به واجب و ممکن در آثار ارسطو<sup>۱</sup> از منظر تفسیر فارابی

**تقسیم اول:** با توجه به آنچه گفته شد و با تطبیق تقسیمات مختلفی که از آثار مختلف ارسطو ذکر شد، همچنین با در نظر داشتن تفسیر فارابی، یک تقسیم جامع از موجودات، قابل انتزاع است. در این تقسیم، موجودات دو گونه‌اند: یا صرفاً بالفعل و غیرمتحرک‌اند که همان موجود ضروری است، یا قوه در آنها راه دارد و بنابراین به نحوی متحرک هستند که این همان موجود ممکن است. موجود ضروری به‌زعم ارسطو، شامل جواهر اول می‌شود و بر اساس تقسیم ضروری به بالذات و بالغیر، می‌توان در میان آنها، خدا یا جوهر نخستین را ضروری بالذات و دیگر مجردات (عقول) را ضروری بالغیر دانست. ممکنات نیز ابتدا به دو قسم تقسیم می‌شوند: هیولای اولی یا آنچه صرف قوه است؛ و موجوداتی که در آنها قوه همراه با فعلیت است. اگر برخلاف ابن‌رشد، حرکت داشتن و قوه داشتن را لازم و ملزوم یکدیگر بدانیم<sup>۲</sup>، می‌توانیم بگوییم موجودات مرکب از قوه و فعل نیز دو گونه‌اند: آنها که ازلی هستند و فقط حرکت در مکان دارند (اجسام سماوی)؛ و آنها که دارای کون و فساد هستند و به انحای مختلف تغییر می‌کنند (موجودات عالم ماده) (ر.ک به نمودار شماره ۲ پیوست).

**تقسیم دوم:** فارابی در *شرح العبارة* - در پایان بحث از نقیض گزاره‌های ممکن استقبالی - خبر از

۱- چنان‌که قبلاً هم توضیح داده شد، ارسطو خودش موجودات را به واجب و ممکن تقسیم نکرده است و ما تلاش می‌کنیم با تفسیری که فارابی از وجوب و امکان ارسطو دارد، تقسیماتی از موجودات را که منشأ بحث جهات قضایا بوده‌اند، با تقسیم به واجب و ممکن تطبیق دهیم.

۲- رأی ابن‌رشد خلاف این است و در *شرح متافیزیک* می‌گوید اجسام سماوی هرچند دارای حرکت و ماده هستند، قوه ندارند. او ابن‌سینا را به دلیل قول به استلزام مذکور، سرزنش می‌کند (ابن‌رشد، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۴۴۷).



وجود اختلاف‌نظری میان فیلسوفان متقدم درباره نسبت سه نحوه وجود ازلی، ضروری و ممکن می‌دهد.

او می‌گوید گروهی از فیلسوفان قدیم، فرض امکان در امر ازلی را رد می‌کنند و گروهی دیگر، رأی به جواز آن می‌دهند<sup>۱</sup> (فارابی، ۱۴۰۹ هـ ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷). او افلاطون و هزیود (اوسیدوس) را از گروه دوم (همان، ص ۱۰۵) و قول آنان را با آرای دینی سازگارتر می‌داند (همان، ص ۱۰۸). از توضیحاتی که او در بخش‌های مختلف می‌دهد، روشن می‌شود که — حداقل در اینجا — خودش نیز با این رأی موافق‌تر است. فارابی در مورد نظر ارسطو در این باره چیزی نمی‌گوید، اما — با توجه به اینکه قصد اولیه از تألیف این رساله، شرح آرای ارسطو است — اگر او را در این مسئله هم‌رأی خود می‌دید، از تصریح به آن دریغ نمی‌کرد. بنابراین، به نظر می‌رسد برداشت فارابی از رأی ارسطو، تساوی دو مفهوم ضروری و ازلی است؛ به نحوی که ممکن و ازلی همان تقابلی را دارند که ممکن و ضروری. نتیجه چنین برداشتی از رأی ارسطو — در بحث حاضر — این است که هیچ‌یک از انحای موجودات جاودان و ازلی نمی‌توانند ذیل ممکنات قرار گیرند، بلکه همگی گونه‌هایی از موجود ضروری هستند. بنابراین — در مقایسه با تقسیم قبلی — اجسام سماوی از دایره ممکنات خارج و به جمع موجودات ضروری می‌پیوندند<sup>۲</sup>. شاید بتوان برای تطبیق این تقسیم با تقسیم امر ضروری به ضروری بالذات و ضروری بالغیر، وجوب انحای جدید امر ضروری را وجوب بالغیر در مقابل وجوب بالذات مجردات دانست. البته، با استناد به سخن ارسطو که پیش از این گفته شد، وجوب و ضرورت به معنای حقیقی آن، تنها وجوب بالذات است و بنابراین، لزومی به اطلاق فعلیت محض — که در کتاب/العباره، مشخصه موجود ضروری دانسته شده بود — بر موجودات واجب بالغیر نیست. نهایتاً اینکه این موجودات را می‌توان صرفاً به جهت نحوه تغییر و حرکت، ممکن و به جهت ازلیت، واجب بالغیر دانست؛ هرچند نه ممکن به معنای حقیقی<sup>۳</sup> بر آن‌ها صدق می‌کند و نه واجب به معنای نخستین و حقیقی. البته، اگر موافق تفسیر ابن‌رشد باشیم و وجود بالقوه را در اجسام سماوی نپذیریم، اساساً دیگر وجهی هم برای ممکن دانستن آن‌ها وجود نخواهد داشت. بنابراین، این تقسیم با تفسیر ابن‌رشد نیز موافق‌تر خواهد بود (ر.ک به نمودار شماره ۳ پیوست).

۱- «فان ذلك شيء قد اختلفت آراء المتفلسفين فيه في القديم، فقوموا رأوا أن ما لم ينزل ولا يزال موجوداً لا يجب أن يقال أنه ممكن أن لا يوجد. وكذلك ما لم يوجد قط ولا يوجد في المستقبل أصلاً لا يجوز أن يكون ممكناً فيه ان يقال: أنه ممكن أن يوجد. و قوم جوزوا ذلك».

۲- در مورد جایگاه هیولای اولی در این تقسیم، نمی‌توان نظر قطعی داد؛ چون ماده اولی با وجود ازلیت، قوه محض است.

۳- ابن‌رشد بارها از اصطلاح «ممکن حقیقی» استفاده می‌کند و مقصود او موجود مادی دارای کون و فساد (موجودات عالم تحت قمر) است.

## ۲- منشأ اختلاف تقسیم اول و دوم

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، منشأ اصلی اختلاف در دو تقسیم‌بندی اول از موجودات، اختلاف‌نظری است که در نسبت دو مفهوم ضرورت و ازلیت یا به تعبیری، دو گونه موجود ضروری و ازلی وجود دارد. هردوی این مفاهیم در آثار فلسفی ارسطو به‌کار رفته‌اند؛ با این حال، تشخیص اینکه آیا از نظر ارسطو این دو یکی هستند یا نه، به‌سختی ممکن است. در متون ارسطو برای هردو حکم، مؤیداتی وجود دارد. او گاهی هردو را به‌نحوی در کنار هم می‌آورد که به‌نظر می‌رسد به‌غیریت آن‌ها نظر دارد<sup>۱</sup> و گاهی نیز به یکی بودن آن‌ها تصریح می‌کند.<sup>۲</sup> در اینجا صرف‌نظر از اینکه رأی حقیقی ارسطو در این مورد چیست، تأثیر هر حکم را در تقسیم‌بندی موجودات نشان می‌دهیم: اگر ضرورت و ازلیت را یکی بدانیم، به‌نحوی که در مصادیق واقعی و مفروض، مساوی باشند، (از میان دو تقسیم اول) تنها راه در تقسیم موجودات از جهت وجوب و امکان، تقسیم دوم است. به این ترتیب، موجود ضروری عبارت است از موجود ازلی، و موجود ممکن از آن جهت که قوه دیگرگونه شدن را دارد، غیر ازلی است. بنابراین، ممکن‌الوجود به‌هیچ‌روی نمی‌تواند متصف به وجوب (ضرورت) شود. اما در میان موجوداتی که ضروری و ازلی هستند، برخی نسبت به دیگران، نخستین و دارای مرتبه بالاترند و این وجود و وجوب را از ذات خود دارند و برخی دیگر، وابسته به آن‌ها هستند. بنابراین، موجودات واجب‌الوجود دو گونه‌اند: یکی واجب‌الوجود بالذات و دیگری واجب‌الوجود بالغیر.

اما اگر ازلیت را لازمه ضرورت بدانیم، به‌نحوی که میان مصادیق آن‌ها از بین نسبت‌های چهارگانه، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار باشد؛ یعنی هرآنچه ضروری است، ازلی باشد، اما نه برعکس، تصویری که از تقسیم موجودات داریم، متفاوت می‌شود؛ چون در این صورت، می‌توان موجوداتی را فرض کرد که ازلی هستند، اما ضروری نیستند و از آنجاکه بنابر تقابل میان ضرورت و امکان، آنچه ضروری نباشد، ممکن است، موجودات ازلی غیرضروری وارد دایره ممکنات می‌شوند و تفاوتشان با دیگر موجودات ممکن، در این است که کون و فساد در آن‌ها راه ندارد. پس درنهایت و با این فرض (غیریت ضرورت و ازلیت)، موجودات دو گونه‌اند: یا واجب‌الوجودند، یا ممکن‌الوجود. ممکن‌الوجودها نیز از جهت نسبتی که با زمان دارند، دو گونه‌اند: برخی ازلی هستند و برخی دیگر نه. بنابراین، به‌طور خلاصه می‌توان ادعا کرد که در تقسیم اول، ملاک تقسیم و به تعبیر دیگر، ملاک

۱- ارسطو در بسیاری از موارد، ضرورت و دوام را به‌نحوی در کنار هم به‌کار می‌برد که اگر نظر بر یکی بودن آن‌ها داشت، نیازی به این نحوه کاربرد نداشت. برای نمونه ر.ک: Aristotle, 1985, p. 1065<sup>a</sup>1-2 & 1139<sup>b</sup>23-25.

۲- یکی از مواردی که ارسطو به این تساوی تصریح دارد، رساله کون و فساد است: «آنچه ضروری است، منطبق است با آنچه ازلی است؛ چراکه آنچه باید باشد، نمی‌تواند نباشد. بنابراین، یک چیز ازلی است، اگر ضروری باشد، و اگر ازلی باشد، ضروری است [...]» (Ibid, 337b35-338a1)

تمایز واجب از ممکن، فعلیت محض (یا در مقابل، دارای قوه بودن) است؛ یعنی در تقسیم اول، موجودات به بالفعل محض (غیرمتحرک) و دارای قوه (متحرک) تقسیم می‌شوند و در تقسیم دوم، ملاک تقسیم و به تعبیر دیگر، ملاک تمایز واجب از ممکن، ازلیت است؛ یعنی موجودات در ابتدا، به دو دسته ازلی و غیر ازلی تقسیم می‌شوند.

### ۳- منشأ اختلاف دو تقسیم ارسطویی با تقسیم سینیوی

با توجه به آنچه گفته شد، ارسطو در بحث از موجود ضروری، به «علت وجود» بودن آن و در بحث از موجود ممکن، به «معلول» بودن آن نظر ندارد؛ درحالی که در نظر فیلسوفان مسلمان، به‌ویژه از ابن‌سینا به بعد، علیت و معلولیت ملاک تقسیم موجودات به واجب و ممکن قرار گرفته است. ماسوی‌الله، اعم از مادی و مجرد، متحرک و غیرمتحرک، و ازلی و غیر ازلی، از آنجاکه در وجودشان نیازمند علت هستند، ممکن‌الوجود بالذات‌اند و خداوند، به‌عنوان تنها علت نهایی همه موجودات و بی‌نیاز از علت، واجب‌الوجود بالذات است. در عین حال، موجودات ممکن‌الوجود بالذات، بنابر قاعده «ما لم یَجِبْ، لم یوجَدْ»، واجب‌الوجود بالغیرند. آنچه در این تقسیم، نوآوری شیخ‌الرئیس به حساب می‌آید، تأکید بر «ذاتی» بودن امکان در ماسوی‌الله و همچنین، نفی لزوم حدوث زمانی و مادیت در موجودات ممکن است. درواقع، شیخ نه ازلیت را با ضرورت یکی می‌کند و نه فعلیت را؛ درعوض، قائل به عینیت «بی‌نیازی از علت» با «وجوب»، و «معلول بودن» با «امکان» است. بدین ترتیب، در تقسیم‌بندی شیخ‌الرئیس از موجودات، مجردات در عین ازلیت و عدم ابتلا به کون و فساد، از جمله موجودات ممکن به حساب می‌آیند و همچون موجودات مادی، به جهت ایجابی که از جانب علتشان به آن‌ها اعطا می‌شود، وجوب بالغیر دارند.

### رای مختار فارابی در تقسیم موجودات

فارابی در میانه راهی است که ابن‌سینا آن را به پایان می‌برد؛ بنابراین، در آثار او وضع به گونه دیگری است. او در آثار مختلفش (به‌ویژه آن‌ها که دیگر ناظر و مقید به نظام ارسطویی نیستند)، تلاش کرده است با توجه به دو مفهوم وجوب و امکان، تقسیم روشنی برای موجودات ذکر کند. تلاش‌های او در نظر برخی محققان امروزی، ناهمگون و حتی متعارض است<sup>۱</sup> و به همین دلیل، گاهی او را به پریشان‌گویی متهم

۱- برای نمونه، ر.ک:

کرده‌اند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد تفکیک و طبقه‌بندی آثار فارابی، بتواند راه‌حل مناسبی در توجیه این تعارضات و ابهامات باشد.

آثار فارابی در بحث حاضر را می‌توان از جهت شباهت رأی اظهارشده و اصطلاحات به کار برده‌شده در آن‌ها، به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول، شامل آثاری همچون *السیاسة المدنية*، *فصول منتزعه*، *آراء اهل المدينة الفاضلة*، *کتاب الحروف* و برخی از رسالات منطقی او، مانند *شرح العبارة* ارسطو و رساله *العبارة*، است و دسته دوم، شامل آثار دیگری همچون *فصوص الحکمة*، *شرح رساله زینون کبیر*، *تعلیقات*، *عیون المسائل* و... است.<sup>۲</sup>

### ۱- تقسیم موجودات در دسته اول از آثار مستقل فارابی

تقسیم فارابی از موجودات، از حیث وجوب و امکان، در دسته اول از آثارش، شباهت زیادی با تقسیم دومی دارد که از ارسطو نقل شد؛ در عین حال، به دلیل برخی تفاوت‌ها، نمی‌توان آن‌ها را یکی دانست. او در *السیاسة المدنية* و *فصول منتزعه*، از میان سه حالت مفروض «ما لا یمكن أن لا یوجد»، «ما یمكن أن یوجد و أن لا یوجد» و «ما لا یمكن أن یوجد»<sup>۳</sup> — که اولی و سومی، دو «طرف» بسیار دور از هم و دومی، «متوسط» بین این دو است — «موجود» را منحصر در دو گونه اول می‌داند<sup>۴</sup> (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۵۶؛ همو، ۱۴۰۵ هـ.ب، ص ۷۸-۷۹). فارابی در *شرح العبارة* ارسطو، این سه عبارت را در توضیح اصطلاحات «ضروری»، «ممکن» و «ممتنع» آورده است<sup>۵</sup> (همو، ۱۴۰۹ هـ.ج، ص ۱۸۹ به بعد). در این دو اثر، امر

---

محسن مهدی رأی فارابی را در دو دسته آثار سیاسی و فلسفی‌اش، متعارض و رأی حقیقی او را متعلق به آثار فلسفی می‌داند. او معتقد است مباحث نظری وجودشناسی یا جهان‌شناسی که در آثار سیاسی فارابی آمده، نه به‌عنوان رأی حقیقی او، بلکه صرفاً برای مقدمه‌چینی تطبیق مراتب عالم با مراتب مدینه ذکر شده است (به نقل از: Janos, 2012, p. 40-41).

۱- برای نمونه، ر.ک:

Fackenheim, "The Possibility of the Universe in Al-Farabi, Ibn Sina and Maimonides", *Proceedings of the American Academy for Jewish Research*, Vol. 16, p. 40-41, n.4.

۲- Damien Janos نیز در *Method, Structure, and Development in Al-Farabi's Cosmology* آثار منسوب به فارابی را به دو دسته مشابه — با اختلافات جزئی — تقسیم می‌کند.

۳- این تعاریفها مطابق تعریف‌هایی است که فارابی در *العبارة* و *شرح العبارة* برای دو جهت وجوب و امکان آورده است. همین یکی بودن

تعریف‌ها در دو گونه مباحث منطقی و متافیزیکی، مؤید دیگری بر عدم تفکیک مطلق بحث از امکان و وجوب، در این دو حوزه است.

۴- البته، او در *فصول منتزعه*، در یک تقسیم‌بندی دیگر، «ما لا یمكن أن لا یوجد حینا ما» را نیز به این اقسام سه‌گانه اضافه می‌کند و بنابراین، در نهایت به سه قسم موجود قائل می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ هـ.ب، ص ۷۸-۷۹). در این باره، در ادامه توضیح خواهیم داد.

۵- این توضیحات به جهت بحث راجع به نقیض هریک از این قضایا، آمده است.

ضروری نهایتاً به «موجود دائم/الوجود الذی لم یزل و لا یزال» تعریف شده است. برای تعریف امر ممکن نیز، باید بدانیم او از یک طرف، ممکن را به «ما کان غیر موجود الآن و یتهبأ فی ای وقت من المستقبل أن یوجد و أن لا یوجد» تعریف کرده است و از طرف دیگر، موجود مطلق<sup>۱</sup> را با تعریف «موجود بالفعل مادام موجودا أو مادام موضوعه موجودا»، از سنخ ممکن دانسته است (فارابی، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۱۰۸؛ همو، ۱۴۰۹ هـ ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۶). با این توضیح، می‌توان وجه تعریف موجود ممکن را به «ما یمکن أن یوجد و أن لا یوجد»، در دیگر آثار این دسته دریافت.

بنابراین، موجودات در ابتدا به دو قسم تقسیم می‌شوند: «ما لا یمکن أن لا یوجد» و «ما یمکن أن لا یوجد و أن لا یوجد».

محور بحث در فصول منتزعه، ویژگی‌ها و انواع امر ضروری «ما لا یمکن أن لا یوجد»، و در السیاسة المدنیة، ویژگی‌ها و انواع امر ممکن «ما یمکن أن یوجد و أن لا یوجد» است.

بر اساس آنچه در السیاسة المدنیة آمده است، موجود ممکن «ما یمکن أن یوجد و أن لا یوجد» یا ماده است، یا ترکیبی از ماده و صورت (همو، ۱۳۶۶، ص ۵۸). در این تصویر، مراتب موجودات ممکن از ماده اولی آغاز می‌شود و در بالاترین مرتبه، به موجودی ختم می‌شود که مرکب از ماده و صورت است، اما ماده صورت دیگری نیست (همان‌جا). بنابه تعریف، در این ترتیب، ماده آن چیزی است که می‌تواند چیز دیگری بشود یا نشود و مرکب از ماده و صورت چیزی است که فی‌ذاته ممکن است باشد یا نباشد (همان‌جا). بنابراین، موجود ممکن، محدود به موجودات عالم هیولانی (عالم ماده یا عالم تحت قمر) است<sup>۲</sup> (همو، ۱۴۰۵ هـ ب، ص ۷۹-۷۸).

بر اساس آنچه در فصول منتزعه آمده، موجود ضروری «ما لا یمکن أن لا یوجد» دو گونه است: «ما لا یمکن أن لا یوجد اصلاً»<sup>۳</sup> و «ما لا یمکن أن لا یوجد فی حین ما فقط» (همو، ۱۴۰۵ هـ ب، ص ۷۹-۷۸). یا به

۱- بر اساس اشاره بسیار کوتاه فارابی در شرح العبارة، اضافه شدن جهت «اطلاق» و نسبتی که معنای مطلقه با معانی امکان و ضرورت دارد، منسوب به اسکندر افرویدی است (فارابی، ۱۴۰۹ هـ ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۶).

۲- از تمامی مباحثی که در السیاسة المدنیة درباره موجودات ممکن و ارتباط آن‌ها با اجسام سماوی آمده است، برمی‌آید که عالم موجودات ممکن، به دلیل ویژگی‌هایی که برای افراد آن شمرده می‌شود، حتی اجسام سماوی را نیز دربر نمی‌گیرد. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: همو، ۱۳۶۶، ص ۶۶۰-۶۶۱؛ همو، ۱۴۰۵ هـ ب، ص ۷۹-۷۸.

۳- درباره لفظ «اصلاً» در این عبارات، لازم است تأکید شود که پس از بررسی در آثار فارابی و مقایسه آن‌ها باهم، به این نتیجه رسیدیم که این لفظ در عبارات فارابی، نفی محدودیت زمانی است، نه اینکه هرگونه قید و شرطی را نفی کند. اینکه در این عبارت، «زمان خاص» را در مقابل «اصلاً» قرار می‌دهد، مؤید این سخن است. در مواردی که قصد دارد نفی همه جهات را ذکر کند، از تعبیر «اصلاً و لا بوجه من الوجوه» استفاده می‌کند که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

تعبیر دیگر، «ما لایمکن أن لا یوجد حینا و لایمکن أن یوجد فیہ غیر ذلک» (فارابی، ۱۴۰۵ هـ، ص ۷۹). بنابه تعبیر فارابی، گونه اول، یعنی موجوداتی که نبودشان در هیچ زمانی ممکن نیست، موجودات عالم روحانی و بری از ماده هستند و گونه دوم، یعنی موجوداتی که بنابه جوهر و طبیعتشان فقط در زمانی خاص، موجود هستند، هم لاوجودشان و هم به گونه دیگر بودنشان در آن زمان خاص، ناممکن است. از نظر او، این‌ها همان موجودات عالم سماوی (اجسام سماوی) هستند (همان، ص ۷۸-۷۹). توضیح اخیر در خصوص موجودات عالم سماوی، حاکی از این است که هنگام وجود، امکان لاوجود از آن‌ها اتخاذ نمی‌شود.

هر دو قسم مذکور از موجود — و به تبع آن، انواع ذیل آن‌ها — که همه انحاء وجود را شامل می‌شوند، در وجودشان ناقص و ازهمین‌رو، وابسته و مسبب به سبب اول هستند (همو، ۱۳۶۶، ص ۴۰ و ۵۷؛ همو، ۱۴۰۵ هـ، ص ۷۹-۸۰): «فلما کان الممکن وجوده هو أحد نحوی الموجود والوجود الممکن أحد نحوی الوجود، فإنَّ السبب الأوَّل الذی وجوده فی جوهره لیس إنما أفاض بوجود ما لایمکن أن لا یوجد فقط بل بوجود ما یمکن أن لا یوجد؛ حتی لا یبقی شیء من انحاء الوجود إلا أعطاه» (همان، ص ۵۷).

پس از تقسیم بندی موجودات بر اساس این دسته از آثار، پرداختن به سه مطلب اهمیت دارد:

۱- آنچه این تقسیم فارابی را از موجودات، از تقسیماتی که پیش از این گفته شد، متمایز می‌کند، توجه به تعاریف واجب و ممکن است که بر اساس این تعاریف، می‌توان ملاک تقسیم را مدخلیت عدم دانست؛ به نحوی که در موجود ضروری، عدم هیچ‌گونه مدخلیتی ندارد؛ اما در موجود ممکن، مدخلیت دارد. او در هردو اثر، *آراء اهل المدینة الفاضلة و السیاسة المدنیة*، عدم را مختص عالم ماده می‌داند و آن را به «لا وجود ما یمکن أن یوجد» تعریف می‌کند<sup>۱</sup> (همان، ص ۵۶؛ همو، ۱۹۹۵، ص ۲۵). بر این اساس و با توجه به نزدیکی این معنا از «عدم» به «قوه»، می‌توان وجوهی برای شباهت تقسیم فارابی و تقسیم ارسطو با معیار مدخلیت قوه (و یا مقابل آن، فعلیت محض) یافت. در این صورت، می‌توان تقسیم ذکر شده از موجودات در *کتاب الحروف* را نیز تعبیر دیگری از همین تقسیم دانست. فارابی در *کتاب الحروف* موجود را دو گونه می‌داند: موجود بالفعل و موجود بالقوه. هریک از این اقسام، خود دو گونه است: موجود بالفعل یا همیشه بالفعل است، یا پیش از بالفعل شدن، بالقوه بوده است، و موجود بالقوه نیز یا فقط قوه بالفعل شدن دارد، یا قوه بالفعل شدن و نشدن، هردو را داراست (همو، ۱۹۸۶، ص ۱۲۷). او در اینجا و یک بار دیگر در *شرح العبارة*، متذکر می‌شود که در این‌گونه مباحث، امکان و قوه معنای یکسانی دارند (همان‌جا؛ همو، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲، ص ۲۰۸).

۱- «العدم والاضد لا یكونان الا فیما دون فلک القمر. و العدم هو لا وجود ما شأنه أن یوجد» (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۲۵).

۲- فارابی در دو اثر *فصول منتزعه و السیاسة المدنیة*، اول تعالی را ذیل تقسیم همه انحای موجود به واجب و ممکن قرار نمی‌دهد و در تقسیمات خود، حتی نامی از «واجب‌الوجود بالذات» نمی‌برد. این مطلب از مواردی است که به‌روشنی نشان می‌دهد رأی فارابی در این موضوع، هم با نظر ارسطو و هم ابن‌سینا متفاوت است. او در کتاب *آراء اهل المدینة الفاضلة*، در توضیح اوصاف و ویژگی‌های اول تعالی، به مواردی اشاره می‌کند که روشن‌کننده وجه خروج واجب تعالی از تقسیم موجودات است. دو گونه موجود ضروری «لایمکن أن لایوجد» که او در *فصول منتزعه* ذکر می‌کند، با قیود «اصلاً» و «فی حین ما فقط» از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ اما در *آراء اهل المدینة الفاضلة*، ضرورت اول تعالی با عبارت «لایمکن أن لایوجد و لا بوجه من الوجوه» توضیح داده شده است و معادل قرار دادن آن با «ازلی بذاته» (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۲۵)، نشانگر آن است که اولاً، آنچه در شرح العبارة به‌عنوان تعریف ضروری آمده است (موجود دائم‌الوجود الذی لم یزل و لا ینزال)، به‌دلیل قید «لم یزل و لا ینزال»، شامل موجودات عالم سماوی نمی‌شود و ثانیاً، آنچه خدا را از موجودات عالم روحانی — که آن‌ها هم ازلی هستند — متمایز می‌کند، «بذاته» بودن این ازلیت در اول تعالی است. کنار هم قرار گرفتن این تعابیر، علاوه بر اینکه نمایانگر اضافه شدن نحوه دیگری از امر ضروری «ما لایمکن أن لایوجد» به انحای دوگانه پیشین است، نشان می‌دهد همه تقسیمات مذکور، میان مسببات سبب اول انجام شده است و اول تعالی برتر از آن است که ذیل این تقسیمات قرار گیرد. او در برخی دیگر از آثارش، این برتری و تعالی را با «تباین» از ماسوی توصیف می‌کند.<sup>۱</sup>

۳- در همه این آثار، «ممکن» فقط و فقط وصف بخشی از موجودات ماسوی‌الله است، نه همه آن‌ها. بر این اساس، هیچ شاهدهی برای اینکه به‌جز موجودات مادی عالم تحت قمر که دارای قوه هستند و مشمول کون و فساد قرار می‌گیرند، موجود دیگری «ممکن» دانسته و نامیده شود، وجود ندارد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، فارابی حتی موجودات عالم سماوی را که ضرورت به‌معنای «لایمکن أن لایوجد» در آن‌ها، تفاوت بنیادینی با ضرورت متخذ از مجردات دارد، ذیل موجود ممکن قرار نمی‌دهد. او حتی در *فصول منتزعه* به‌صراحت می‌گوید هر دو قسم «ما لایمکن أن لایوجد» و «هایمکن أن یوجد و أن لایوجد»، به‌اقتضای ذات و طبیعت خودشان است که این‌گونه هستند و وجهی برای اطلاق گونه دیگر بر آن‌ها، حتی به نحو عارضی، وجود ندارد.<sup>۲</sup> (همو، ۱۴۰۵ هـ.ب، ص ۷۸) و این یعنی فارابی با عروض

۱- برای نمونه، ر.ک: فارابی، ۱۳۶۶، ص ۴۳.

۲- «ما لایمکن أن لایوجد هو فی جوهره و طبیعته کنکک. و هایمکن أن یوجد و أن لایوجد هو ایضاً فی جوهره و طبیعته کنکک. فأنه لایمکن أن یكون الذی لا یمکن أن لایوجد، إنما صار کنکک لأجل أن جوهره و طبیعته غیر ذلک و عرّض له أن صار کنکک. و کنکک هایمکن أن یوجد و أن لایوجد» (همو، ۱۴۰۵ هـ.ب، ص ۷۸).

«وجوب» بر امری که ذاتاً «ممکن» است - همان که ما از آن تعبیر به وجوب بالغیر می‌کنیم - موافق نیست (ر.ک به نمودار ۴ پیوست).

## ۲- تقسیم موجودات در دسته دوم از آثار منسوب به فارابی

در دسته دوم از آثار منسوب به فارابی (فارغ از صحت و سقم این انتساب)، موجود صریحاً یا تلویحاً تقسیم به دو قسم می‌شود: واجب‌الوجود بالذات و ممکن‌الوجود<sup>۱</sup> (فارابی، ۱۳۹۲، ص ۹۸؛ همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، عیون‌المسائل، ص ۵۷؛ همو ۱۴۰۵ هـ.الف، ص ۳۴ و...). واجب‌الوجود بالذات که از آن با عنوان الاول (اول تعالی) (همو، ۱۳۹۲، ص ۱۴)، یا حق اول و حق و واجب (همو، ۱۳۸۱، ص ۵۹-۵۸) نیز یاد می‌شود، تنها موجودی است که سلسله ممکنات در نیازمندی به علت، منتهی به او می‌شود و چون وجود برای او واجب است، نیاز به علتی مقدم بر خود ندارد (همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، شرح رساله زینون، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۵۲-۵۳؛ همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، همان، ص ۵۷). وجود برای هیچ‌کدام از موجودات دیگر (همو، ۱۳۹۲، ص ۹۸)، اعم از ازلی و موقت (همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، عیون‌المسائل، ص ۵۷)، و متعلق به مراتب مختلف عالم امر و عالم خلق، یا عالم ملکوت و عالم جبروت (همو، ۱۳۸۱، ص ۵۸ و ۶۲)، به اعتبار ذات، ضروری نیست و این موجودات چون نیازمند علت‌اند، «ممکن‌الوجود» خوانده می‌شوند (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۳-۵۲؛ همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، عیون‌المسائل، ص ۵۷). تنها اختلاف موجود در میان این آثار، کاربرد اصطلاح «واجب‌الوجود بالغیر» است که در برخی اصلاً اشاره‌ای به آن نشده است (مانند تعلیقات) و در برخی دیگر، شامل همه موجودات ممکن می‌شود، چون از جانب مبدأ و علتشان واجب می‌شوند (همان‌جا؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۵۳)، و در برخی دیگر، این اصطلاح فقط هنگام بحث از مجردات (عقول) به کار می‌رود (همو، ۱۴۱۹ هـ.ب، شرح رساله زینون، ص ۲۲۸). بنابراین، پس از تقسیم اولیه موجود به واجب و ممکن، یا همه موجودات ممکن‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود بالغیرند، یا دو گونه‌اند: یکی مجردات که در عین امکان ذاتی، وجوب بالغیر دارند و دیگری، موجودات مادی که صرفاً دارای امکان ذاتی هستند. البته، در حالت دوم، هیچ وجهی برای وجوب مجردات، به‌نحوی که متمایزکننده آن‌ها از موجودات مادی باشد، ارائه نشده است و فقط کاربرد این اصطلاح در مورد مجردات، احتمال وجود چنین قسمی را مطرح می‌کند (رای فارابی در دسته دوم از آثارش و نمودار مرتبط با آن، مشابه تقسیم سینوی است).

۱- این تقسیم در تعلیقات، عیون‌المسائل و الجمع بین رأیی الحکیمین به‌صراحت بیان شده است؛ اما در آثاری همچون فصوص‌الحکمة و شرح رساله الزینون‌الکبیر، از فجوای کلام برداشت می‌شود.

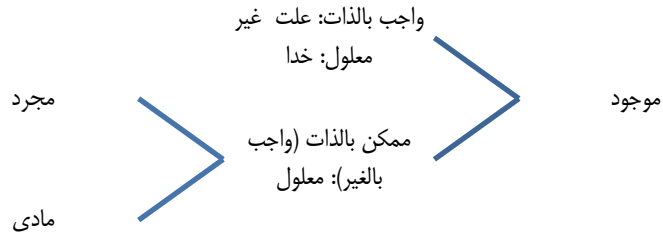


## نتیجه‌گیری

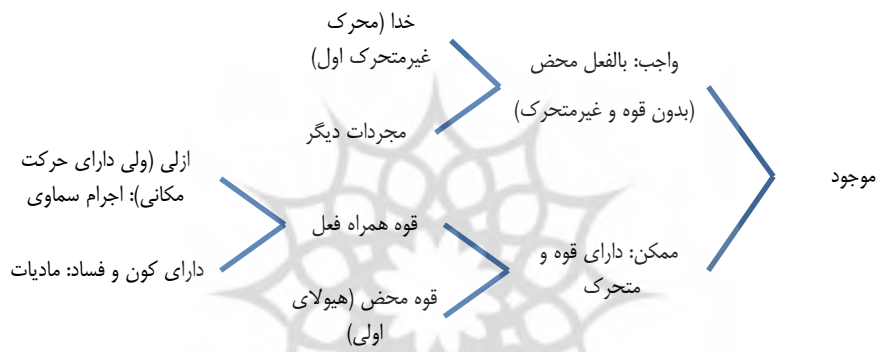
تقسیم موجودات به واجب و ممکن در نظام فلسفی ابن‌سینا و با تکیه بر مبانی آن (تمایز وجود از ماهیت و عروض وجود بر ماهیت) و محوریت اصل علیت و جست‌وجوی علت وجودبخش، امری ناگزیر است. موجود در این نظام، دو گونه است: یا در وجودش بی‌نیاز از علت، یا نیازمند به علت است. این تقسیم پس از او چنان شهرت یافت که اکنون تصور نظام‌های فلسفی پیش و پس از او، بدون فرض چنین تقسیمی به‌سختی امکان‌پذیر است.

تقسیم موجود به واجب و ممکن، در برخی آثار فارابی، به‌صراحت و در برخی نیز، به‌تولیح آمده است؛ اما بسیاری از این آثار، باوجود اختلافات جزئی که باهم دارند، در ملاک تمایز موجود واجب از موجود ممکن، تفاوت بنیادی و تأمل‌برانگیزی با نظر ابن‌سینا دارند؛ چراکه اصل علیت و معلول بودن یا نبودن، در تمایز اقسام نقشی ندارد. در تشخیص این ملاک، مراجعه به آثار ارسطو و فهم و تفسیر فارابی از آن‌ها، بسیار راهگشاست. در فلسفه ارسطو، برخلاف ابن‌سینا، «حرکت» و جست‌جوی محرک، محوریت دارد. هرچند ارسطو خودش تقسیمی از موجود به واجب و ممکن را ذکر نکرده، می‌توان از منظر فارابی و با تطبیق آنچه در مباحث منطقی در خصوص جهات وجوب و امکان بیان داشته، با تقسیمات موجودات که در دیگر آثارش آورده است، دو تقسیم را با دو ملاک متمایز انتزاع کرد: یکی برحسب فعلیت (بدین نحو که ضروری، امری صرفاً بالفعل، و ممکن، امری با مدخلیت قوه دانسته شود) و دیگری، برحسب ازلیت (به‌نحوی که ضروری، امری ازلی، و ممکن، امر غیر ازلی و موقت در زمان باشد). در آثاری از فارابی که در آن‌ها مقید به همراهی با ارسطو نیست، معیار دیگری برای تقسیم به واجب و ممکن ارائه شده است که آن هم متمایز از رأی ابن‌سیناست. در این آثار، ظاهراً زمان‌مندی (ازلی یا غیر ازلی بودن) در توضیح هر یک از اقسام، محوریت دارد؛ اما او بر مدخلیت عدم، در قسم ممکنات و توضیح مفهوم عدم به «فقدان آنچه می‌تواند باشد»، تأکید دارد. در این‌گونه آثار فارابی، از طرفی، اول تعالی خارج از تقسیم است و از طرف دیگر، امر ممکن فقط شامل موجودات مادی عالم کون و فساد می‌شود. بنابراین، هرچند فارابی پیش از ابن‌سینا موجودات را به «واجب» و «ممکن» تقسیم می‌کند، در اغلب آثارش، ملاک تمایز ممکن از واجب و در نتیجه مصادیق هر یک از آن‌ها، با تقسیم سینیوی متفاوت است. توضیحات فارابی در تقسیم و اقسامی که در این آثار می‌آورد، درعین‌اینکه نشانگر فراتر رفتن از ارسطوست، گویای فاصله زیادی است که تا ابن‌سینا دارد.

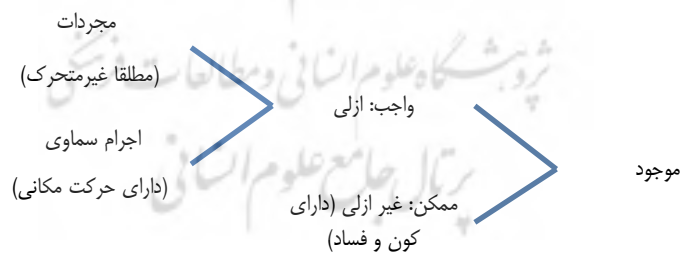
## پیوست



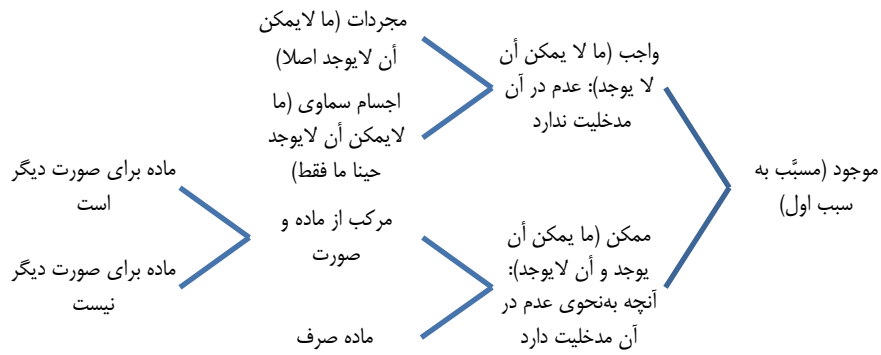
نمودار ۱. تقسیم سینوی



نمودار ۲. اولین تقسیم ارسطویی با تکیه بر تفسیر فارابی



نمودار ۳. دومین تقسیم ارسطویی با تکیه بر تفسیر فارابی



نمودار ۴. تقسیم فارابی از موجودات در دسته اول از آثار



## منابع و مأخذ

- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۳۸۰)، *تفسیر مابعدالطبیعه*، ج ۲ و ۳، چاپ دوم تهران، حکمت \_\_\_\_\_ (۱۹۹۳)، *تهافت/التهافت*، مقدمه و تعلیق محمد العریبی، بیروت، دارالفکر
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاثارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴هـ)، *الشفاء (الهیات)*، تصحیح سعید زاید، قم، کتابخانه آیتالله العظمی مرعشی نجفی
- احسانی، ملیحه (۱۳۹۴)، «تحلیل رابطه فلسفی - منطقی مواد و جهات بر اساس آرای ابن سینا»، پایان نامه دکتری، مدرسه عالی شهید مطهری
- ارسطو (۱۳۸۴)، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چاپ سوم، تهران، حکمت \_\_\_\_\_ (۱۹۸۰)، *منطق ارسطو*، تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بدوی، و کاله المطبوعات، بیروت، دارالقلم
- فارابی، محمد بن محمد (۱۳۶۶)، *کتاب السیاسة المدنية الملقب بمبادئ الموجودات*، تحقیق و مقدمه و تعلیق فوزی متری نجار، چاپ دوم، تهران، مکتبه الزهراء \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، *فصوص الحکمة*، شرح سیداسماعیل شنب غازی، تحقیق علی اوجبی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، *التعلیقات*، مقدمه و تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵هـ الف)، *الجمع بین رأی الحکیمین*، مقدمه و تعلیق دکتر البیر نصری نادر، تهران، انتشارات الزهراء
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵هـ ب)، *فصول منتزعه*، تحقیق و مقدمه و تعلیق فوزی متری نجار، چاپ دوم، تهران، مکتبه الزهراء
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۸هـ)، *المنطقیات للفارابی*، ج ۱، النصوص المنطقیه، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۹هـ)، *المنطقیات للفارابی*، ج ۲، الشروح المنطقیه، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی

- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹هـ. الف)، *الثمره المرضیه فی بعض الرسائل الفارابیة*، نشر فریدرخ دیترتسی، چاپ اول: لیدن ۱۸۹۰م، چاپ مجدد: معهد تاریخ العلوم العربیة الاسلامیة، دانشگاه فرانکفورت
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹هـ. ب)، *بعض رسائل و کتب فی الفلسفه لأبی نصر محمد محمدبن الفارابی*، چاپ اول، حیدرآباد، ۱۳۴۰-۱۳۴۹هـ، چاپ مجدد: فؤاد سزکین، معهد تاریخ العلوم العربیة و الاسلامیة، دانشگاه فرانکفورت
- \_\_\_\_\_ (۱۹۸۶)، *کتاب الحروف*، تحقیق و مقدمه و تعلیق محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۵)، *آراء اهل المدینة الفاضله*، مقدمه و شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال

- Aristotle (1985), *The Complete Works of Aristotle*, The Revised Oxford Translation, edited by Jonathan Barnes, second printing, princeton University Press
- Fackenheim, Emil L. (1946-1947), The Possibility of the Universe in Al-Farabi, Ibn Sina and Maimonides , *Proceedings of the American Academy for Jewish Research*, Vol. 16, P. 39-70
- Janos, Damin (2012), *Method, Structure, and Development in al-Farabi's Cosmology*, Leiden, Boston, 2012
- Mahdi, Muhsen S. (2012), *Alfarabi and the Foundation of Islamic Political Philosophy*, Chicago and London, the University of Chicago Press